

کلاه پهلوی!

یکی از اساتید و علمای بزرگوار می فرمودند: در حدود سی و پنج سال قبل، یکی از اهل علم را می دیدم که زیاد گریه می کرد، در فرصتی از ایشان سوال کردم چرا اینقدر شما را گریان می بینم؟ فرمود: گناهی را در زندگی ام گرفتار شده ام که هر وقت به یاد آن می افتم مرا بی تاب می کند. سپس در مقام توضیح گفتند: در زمان های قبل، که اجبار کردند همه باید کلاه پهلوی بر سر داشته باشند، من هم ناچار یکی از آنها را خریدم. مدتی گذشت و این کلاه در میان خانه دیده نشد.

هرچه گشتیم، پیدا نکردیم؛ در همان ایام پیرزنی منزل ما می آمد و به خانواده در کارها کمک می کرد و ما هم به او کمکی می کردیم. چند روز گذشت، کلاه را بر سر شوهر آن پیرزن دیدیم و بدین جهت به او مشکوک شده و عذر او را خواستیم که دیگر ما نیاز نداریم. یک ماهی گذشت و یکی از دوستان از من سوال کرد که شنیده ام پیرزنی منزل شما کار می کرده و حالا شما نیاز ندارید، اگر او را می شناسید ما نیاز داریم!

گفتم: کارش خوب است ولی متأسفانه دستش مقداری کج است (یعنی دزدی می کند). ایشان هم منصرف شدند. پس از چند ماهی پیرزن و شوهرش هر دو از دنیا رفتند؛

وقتی زمستان فرارسید و رختخواب های زمستانی را باز کردیم که استفاده کنیم ناگهان دیدیم آن کلاه داخل رختخواب هاست. گویا آسمان بر سرم خراب شد، بر سرم زدم که خدایا! چه کنم؟ آنها هم که زنده نیستند که رضایت طلب کنم و حالا...^۱

^۱ - وحیدی، محمد. (۱۳۸۰). احکام بانوان. قم: بوستان کتاب. (با تغییرات جزئی به جهت روانی بیشتر متن)